

# معناشناسی واژه کبر در قرآن کریم

سید مهدی شهیدی  
کارشناس ارشد علوم قرآنی و حدیث

## چکیده:

واژه «کبر» (استکبار) یکی از مهم‌ترین واژگان کانونی در قرآن مجید است. این واژه، نقش برجسته‌ای را در نظام اخلاقی قرآن، ایفا می‌کند. در این نوشتار، کلمات کلیدی واژه «کبر» در بیان قرآن کریم، مشخص و طبقه‌بندی می‌شود؛ نوع ارتباط آنها در شبکه‌های معنایی بررسی و تحلیل می‌شود تا نهایتاً، حوزه معنایی «کبر» و مفاهیم پیرامونی آن، بازشناخته شود.

کلمات کلیدی: کبر، بغی، بطر، عتو، طغیان، استغنا، استهزا

## مقدمه:

معناشناسی و حوزه معنایی در مطالعه ساختار مفهومی واژگان یک زبان و تحلیل حدود معنایی عناصر لغوی آن، بسیار راه‌گشاست؛ زیرا هر واژه‌ای، مفهوم خود را از وجود سایر واژگان هم‌حوزه‌ای خود، اخذ می‌کند.

معناشناسی، تحقیق و مطالعه‌ای تحلیلی درباره کلمات کانونی زبان است به آن منظور که سرانجام، جهان بینی قرآنی، مورد موشکافی و ارزیابی دقیق، قرار گیرد. به بیان دیگر، معنی‌شناسی، علم

تحقیق در خصوص ماهیت کلمات کلیدی، بنیادی و کانونی زبان قرآن است. در این پژوهش، با بهره‌گیری از ایده «معناشناسی» در مطالعات قرآنی و به طور خاص در حوزه مباحث اخلاقی - دینی، به دنبال تحلیل و تبیین آنها به شیوه‌ای علمی و روشمندیم. روش تحلیلی در این مقاله، بر داده‌های قرآنی متکی است و نگرش ما، صرفاً نگرش درون‌متنی است و تمام تلاش ما بر آن است که قرآن به زبان خود سخن گوید و خود، مفاهیم و تعبیرات خود را تفسیر کند

### کبر (استکبار)

از جمله عناصر مهم در ساختمان معنایی صراط عوج، مفهوم کبر است. در قرآن مجید بر نقش این عنصر چنان تأکید شده است که در بسیاری از موارد، گویی تنها مشخصه و خصلت کفار همین پدیده است. شخص مستکبر به لحاظ ماهیت دینی، متکبر و متفرن است. در قرآن، متکبر مغرور، معرکه‌گیر حوزه همه خصوصیات منفی است<sup>۱</sup>:

«قال الملألذین استکبروا من قومه للذین استضعفوا لمن آمن منهم اتعلمون ان صالحاً مرسل من ربه قالوا انا بما ارسل به مومنون \* قال الذین استکبروا انا بالذی ءامنتم به کافرون»<sup>۲</sup>.

سران قوم او که استکبار می‌ورزیدند، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: آیا می‌دانید [مطمئنید] که صالح از طرف پروردگارش، فرستاده شده است؟ گفتند: بی‌تردید ما به آن چه وی، بدان رسالت یافته است، مؤمنیم. کسانی که استکبار می‌ورزیدند، گفتند: ما به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید، کافریم.

«بلی قد جاءک ءایاتی فکذبت بها و استکبرت و کنت من الکافرین»<sup>۳</sup> آری، نشانه‌های من بر تو آمد و تو آنها را دروغ شمردی و سرکشی کردی و از کافران شدی.

آیات فوق، نشان می‌دهد که متکبران، ایمان نمی‌آورند و به همین لحاظ، این نکته قابل برداشت است که: «کبر» دقیقاً نقطه مقابل «ایمان» است. «و قال موسیٰ انی عذت بری و ربکم من کل متکبر لا یومن بیوم الحساب»<sup>۴</sup>. و موسی گفت: من به پروردگار خود و پروردگار شما از هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، پناه می‌برم.

«و قالوا مهما تأتانا به من ءایه لنسحرنا بها فما نحن لک بمؤمنین. فأرسلنا علیهم الطوفان و الجراد و القمل و الضفادع و الدم آیات مفصلت فاستکبروا و کانوا قوماً مجرمین»<sup>۵</sup>

و گفتند: هر پدیده شگرفی که برای ما بیاوری تا بدان ما را جادو کنی ما به تو ایمان نیاوریم. پس

بر آنان طوفان و ملخ و شپش و غوک‌ها و خون، فرو فرستادیم که آیاتی روشن و آشکار بودند، اما آنها استکبار ورزیدند و قومی گناهکار بودند.

قرآن مجید، کسانی را که متکبرانه و مستکبرانه بر زمین پای می‌نهند و باد غرور در گلو می‌اندازند و با ناخوش‌ترین آواها، عربده می‌کشند، محکوم می‌سازد:

«ولا تصعر خدك للناس ولا تمش في الارض مرحا ان الله لا يحب كل مختال فخور» و اقصد في مشيك و اغضض من صوتك ان انكر الاصوات لصوت الحمير»<sup>۶</sup>.

به تکبر از مردم رخ بر متاب، و بر زمین به تفرعن راه مرو، چه خداوند، هیچ متکبر لاف زن را دوست نمی‌دارد و در رفتار میانه رو باش، و صدایت را آهسته ساز، زیرا ناخوشترین آواها، بانگ خران است.

چنان که ملاحظه می‌شود، متداولترین واژه برای بیان این نوع غرور و نخوت در قرآن مجید، واژه «استکبار» است که معادل و هم‌تراز با واژگان «تصعر» و «مرح» است. چنان که قرطبی در توضیح و تفسیر واژگان مزبور، هر سه کلمه را به یک معنی، دانسته است.<sup>۷</sup>

اصطلاح دیگری که با واژه «استکبر» هم معناست، کلمه «عالی» است که قرطبی در تفسیرش بدان اشاره کرده است<sup>۸</sup> و این دو کلمه در بافت دینی، تقریباً مترادف و معادل است. آیه زیر، این نکته را به خوبی، روشن می‌سازد:

«فسجد الملائكة كلهم اجمعون \* الا ابليس استكبر و كان من الكافرين» قال ابليس ما منعك ان تسجد لما خلقت بيدي استكبرت ام كنت من العالين»<sup>۹</sup>.

پس همه فرشتگان یکسر سجده کردند. مگر ابلیس که استکبار ورزید و از کافران شد. فرمود ای ابلیس تو را چه چیز از سجده کردن به چیزی که من به دست خویش آفریدم، بازداشت، تکبر ورزیدی یا خود را برتر شمردی؟

«کبر» از جمله اصطلاحات اخلاقی منفی در قرآن کریم است که با دیگر کلمات و واژگان هم رتبه‌ای خود، همچون شرک و کفر، ارتباط اساسی و وابستگی بنیادی دارد.

آیه زیر، ارتباط و وابستگی واژگان مزبور را در یک شبکه معنایی به خوبی نشان می‌دهد:

«اذ الاغلال في اعتقهم والسلسل يسحبون. في الحميم ثم في النار يسجرون. ثم قيل لهم اين ما كنتم تشركون. من دون الله قالوا ضلوا عنابيل لم نكن ندعوا من قبل شيئا كذلك يضل الله الكافرين. ذلكم بما

کنتم تفرحون فی الارض بغير الحق و بما کنتم تفرحون»<sup>۱۱</sup>

آنگاه که غلها در گردن‌هایشان است و با زنجیرها، کشیده شوند به درون آب جوشان، سپس در آتش برافروخته می‌شوند. آنگاه به آنان، گفته می‌شود که چایند آنها که برای خداوند، شریک قرار می‌دادید؟ گویند از دید ما گم شدند بلکه از پیش هم که آنها را پرستش می‌کردیم، چیزی نبودند، اینچنین خداوند کافران را گمراه می‌سازد. این [عقوبت] به سبب آن است که در زمین به ناروا، سرمستی می‌کردید و بدان سبب، تکبر می‌ورزیدید.

در اینجا، مثالی ذکر می‌کنیم که در آن «مجادله با آیات الهی» با مفهوم «کبر» ارتباط معنایی دارد:

«ان الذین یجدلون فی آیات الله بغير سلطان اتیهم ان فی صدورهم الا کبر ما هم ببلغیه...»<sup>۱۱</sup>

کسانی که در آیات خدا، بدون آنکه حجتی بر ایشان آمده باشد، مجادله می‌کنند در دل‌هایشان جز کبر نیست و آنان به آن، نخواهند رسید.

در قرآن کریم، واژه‌های دیگری هم هست که کم و بیش با «استکبار» یا «کبر»، مترادف می‌باشند که این واژگان هر یک به سهم خود به اوصاف مختلف، فرآیند غرور و تکبر انسان در برابر خدا را نشان می‌دهد:

### ۱. بغی

خودبینی و بی‌نیازی، گاهی انسان را از حدود حیات اجتماعی خود بیرون می‌برد. معنای واژه «بغی» در اصل از روی استغنا بیش از حد و برخلاف شرع و قانون و بیدادگرانه عمل کردن علیه دیگران است.<sup>۱۲</sup>

آیات زیر، نمونه‌هایی از کاربرد این واژه در قرآن کریم است:

«ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض ولکن ینزل بقدر ما یشاء انه بعباده خبیر بصیر»<sup>۱۳</sup>

و اگر خدا روزی را بر بندگانش فراخ گرداند در زمین سرکشی می‌کنند، لیکن آن چه را بخواهد به اندازه‌ای فرو می‌فرستد به راستی که او به [حال] بندگانش، آگاه بیناست.

نسفی عبارت «لبغوا» - سرکشی می‌کنند - را چنین تفسیر می‌کند: «وهو الکبر ای لتکبروا» بغی به معنای کبر و این که آنان، تکبر می‌ورزند.<sup>۱۴</sup>

شایان ذکر است که مفسر معروفی چون بیضاوی نیز واژه «بغی» را با کلمه «تکبر» و فساد در زمین هم معنی و مترادف دانسته است.<sup>۱۵</sup> توضیح فوق را آیه دیگری از قرآن مجید تصدیق می‌نماید:

«ان قرون کان من قوم موسی فبغی علیهم و آتینه من الکنوز ما ان مفتاحه لتنوا بالعصبة اولی القوه اذ قال له قومه لاتفرح ان الله لایحب الفرحین... ولا تبغ الفساد فی الارض ان الله لایحب المفسدین».<sup>۱۶</sup>

قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد و از گنجینه‌ها، آن قدر به او داده بودیم که کلیدهای آنها بر گروه نیرومندی سنگین می‌آمد، چنین بود که قومش به او گفتند: مغرور مباش که خدا مغروران را دوست ندارد... و در زمین فساد مجوی که خدا، فسادگران را دوست نمی‌دارد.

چنان که می‌بینیم، واژه بغی در خود بافت آیه معنی شده است. ابتدا با فعل دیگری، یعنی، «فرح» در عبارت «لاتفرح» معادل گذاشته شده است. این فعل اخیر در اصل به معنای «از چیزی زیاد شادمان شدن» است. از این جا روشن می‌شود که واژه «بغی» به خصوص به این حقیقت اشاره دارد که قارون از ثروت و دارایی خود، مغرور شد و به قدرت دنیایی خویش غرّه گشته است و «فساد» به عنوان تجلی ملموس آن حالت باطنی که به وسیله «بغی» توصیف شده، ذکر گردیده است.<sup>۱۷</sup>

در آیه زیر، واژه «بغی» در وصف رفتار و کردار فرعون که دست به تعقیب و آزار اسرائیلیان زده به کار رفته است:

«و جوزنا بنی اسرائیل البحر فأتبعهم فرعون و جنوده بغياً وعدوا حتی اذا درکه الفرق قال ءامنت انه لا اله الا الذی امننت به بنوا اسرائیل و انا من المسلمین».<sup>۱۸</sup>

و بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم، پس فرعون و سپاهیاننش از روی ستم و تجاوز آنان را دنبال کردند تا وقتی که در شرف غرق شدن قرار گرفت، گفت ایمان آوردم که هیچ معبودی نیست مگر آن که بنی اسرائیل بدو ایمان آورده‌اند و من از تسلیم شدگانم.

واژه «عدو» که در این جا به کار رفته و معمولاً همراه با واژه «بغی» دیده می‌شود، معنایی نزدیک به هم دارد. قرطبی، در تفسیرش سه واژه «بغی»، «اعتدا» و «ظلم» را در یک بافت معنایی به کار برده است.<sup>۱۹</sup>

## ۲. بَطْر

این کلمه، تقریباً به معنای «سرمستی»، «سرکشی و شادمانی بیش از حد» و «نخوت» است. واژه پڑوهان نیز، همین معانی را افاده کرده‌اند:

زمخشری می نویسد: «مجاوزه الحد فی المرح»، یعنی، «بیش از حد شادمان و سرکش شدن»<sup>۲۰</sup> به لحاظ ثروت، مقام یا چیزهای دیگر است. ابی هلال عسکری، بطر را به معنای کفران نعمت و ناسپاسی، تعریف کرده، می گوید: «بطر النعمة معادل و برابر با کفر النعمة است»<sup>۲۱</sup>. در کتاب التحقیق نیز آمده است: بطر، عبارت است از تجاوز از حد اعتدال در فرح و طرب و شادمانی.<sup>۲۲</sup>

در قرآن مجید، اطلاعات زیادی درباره ساختمان معنایی این واژه، وجود ندارد، اما آیات زیر جنبه‌ای از معانی آن را، روشن می سازد:

«و کم اهلکنا من قریة بطرت معیشتها فتلک مسکنهم لم تسکن من بعدهم الا قلیلا و کنا نحن الوارثین»<sup>۲۳</sup>

و چه بسیار شهرها که هلاکش کردیم، [زیرا] زندگی خوش، آنها را مست کرده بود و این مسکن های آنهاست که بعد ایشان، جز اندکی در آن مورد سکونت قرار نگرفته و ماییم که وارث آن هستیم.

«ولا تکنوا کالذین خرجوا من دیارهم بطرا و رثاءالناس و یصدون عن سبیل الله و الله بما یعملون محیط»<sup>۲۴</sup>

و مانند کسانی مباشید که از خانه هایشان با حالت سرمستی و به صرف نمایش به مردم خارج شدند و [مردم را] از راه خدا باز می داشتند و خدا به آنچه می کنند، احاطه دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### ۳. عتو

این واژه یکی از مترادف های «استکبر» است و معنای آن «بیش از حد تعادل مغرور بودن» و «خیلی مستکبرانه رفتار کردن» است. واژه «عتا» با حرف اضافه «عن» که دور شدن از چیزی را می رساند، معنای «اعراض و تخلف از امر و فرمان» و «گردنکشی در مقابل فرمان و دستور» را پیدا می کند. اگر از روی مثال های به کار گرفته شده این واژه دآوری کنیم، شاید بتوان گفت که عتا، اشاره به تجلیات خارجی و ملموس غرور و تکبر - در رفتار و گفتار - دارد و حال آن که «استکبار» به حالت درونی غرور و تکبر، اشارت دارد.<sup>۲۵</sup>

واژه «عتا» به لحاظ معنی، قرابت بیشتری با واژه «عصی» به معنای «سریچی و گردنکشی از فرامین

الهی» دارد. تعالی در تفسیرش این دو واژه را معادل و مترادف هم دانسته است.<sup>۲۶</sup> زمخشری نیز در تفسیر واژه «عتا» می‌گوید: «آن بی نهایت و بیش از حد استکبار ورزیدن است.»<sup>۲۷</sup> در این جا، مثال‌هایی برای روشن تر شدن مطلب، ذکر می‌کنیم:

«و قال الذین لا یرجون لقاءنا لو لا انزل علینا الملائکة او نری ربنا لقد استکبروا فی انفسهم و عتوا عتواً کبیراً»<sup>۲۸</sup>

و کسانی که به لقای ما امید ندارند، گفتند: چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند و چرا پروردگاران را نمی‌بینیم. قطعاً که در دلشان استکبار ورزیدند و سخت سرکشی کردند.

«و کابین من قریة عتت عن امر ربها و رسله فحاسبین حساباً شدیداً و عذبنا عذاباً نکرًا»<sup>۲۹</sup>

و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سرپیچی کردند و ما به سختی به حساب آنها رسیدیم و آنان را به عذابی [بس] زشت، عذاب کردیم.

«فلما عتوا عن ما نهوا عنه قلناهم کونوا قرده خاسئین»<sup>۳۰</sup>

و چون از آنچه از آن نهی شده بودند، سرپیچی کردند به آنان گفتیم، بوزیگانی مطرود باشید.

#### ۴. طغیان

واژه «طغیان» به «تجاوز از حد در عصیان و نافرمانی»<sup>۳۱</sup>، «تعدی از حد متعارف»<sup>۳۲</sup> و «هر چیزی که از اندازه، تعدی و تجاوز کند»<sup>۳۳</sup>، اطلاق می‌شود.

این واژه نیز مترادف دیگری برای «استکبار» است که نقش مهمی در قرآن دارد. بیضاوی، در تفسیر آیه ۷۵ سوره مومنون می‌گوید: «طغیان بر افراط و زیاده روی در کفر، بر استکبار بیش از حد از پذیرفتن حق و بر دشمنی با رسول خدا(ص) و مومنین، دلالت می‌کند.»<sup>۳۴</sup>

واژه «طغیان» اغلب همراه با «کفر» به کار می‌رود و این نشان می‌دهد که این دو کلمه، تقریباً مترادف هم هستند:

«و قالت اليهود یدالله مغلولة غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء و لیزیدن کثیراً منهم ما انزل الیک من ربک طغیاناً و کفراً»<sup>۳۵</sup>

و یهود گفتند، دست خدا بسته است؛ دست خودشان بسته باد و به خاطر این سخن که گفتند لعنت بر آنان باد بلکه هر دو دست او گشاده است، هر گونه بخواهد می‌بخشد و آن چه از سوی

پروردگارت نازل می‌شود بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود...

«و اما الغلم فکان ابواه مومنین فخشینا ان یرهقهما طغیاناً و کفراً»<sup>۳۶</sup>.

و اما نوجوان، پدر و مادرش مومن بودند پس ترسیدیم سرکشی و بی‌ایمانی او، پدر و مادر را نیز فرا گیرد.

منافقین، هنگامی که مومنین را می‌بینند، می‌گویند: «ما با شما هستیم و به خدا و روز قیامت ایمان داریم» اما چون با شیاطین خود، خلوت می‌کنند، می‌گویند چگونه ممکن است ما همانند کم‌خردان، ایمان آوریم. ما فقط آنان را ریشخند می‌کنیم.<sup>۳۷</sup>

قرآن مجید در وصف این گونه رفتار استهزاء گونه منافقان واژه طغیان را به کار می‌برد:  
«لله یستھزی بهم و یمدھم فی طغیانهم یعمھون»<sup>۳۸</sup>.

خداست که آنها را مسخره می‌کند و در سرکشی و طغیانشان، سرگردان بگذارد. ذکر این نکته ضروری است که واژه «عمه» - کوری دل و کورانه متحیر شدن<sup>۳۹</sup> - فعلی است که اغلب با طغیان به کار می‌رود و این دو به صورت ترکیبی همسان در قرآن، استعمال می‌شوند. معنای دقیق این دو واژه ترکیبی، هنگامی که این عبارت در اوصاف حالت کسانی که به لذت‌های دنیوی دلخوش کرده و امید به لقاءالله ندارند و نسبت به آیات الهی در غفلتند، به کار می‌رود، روشن‌تر می‌شود:

«ان الذین لایرجون لقاءنا و رضوا بالحیوة الدنیا و اطمانوا بها و الذین هم عن آياتنا غافلون. اولئک ماؤیہم النار بما کانوا یکسبون... فنذر الذین لایرجون لقاءنا فی طغیانهم یعمھون»<sup>۴۰</sup>.

کسانی که امید دیدار ما ندارند و به زندگی دنیا، دل خوش کرده و بدان آرامش یافته‌اند و کسانی که از آیات ما غافلند، آنها جایگاهشان به سبب آن چه به دست می‌آورند، آتش است... پس کسانی را که دیدار ما امید ندارند، رها می‌کنیم تا در طغیان و سرکشی خود، سرگردان بمانند.

در آیه زیر، «خوف از خدا» در تقابل و تضاد با «طغیان» دانسته شده است:

«فاما من طغی و ءاثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی المأوی. و اما من خاف مقام زیه و نهی النفس عن الهوی. فان الجنة هی المأوی»<sup>۴۱</sup>.

و اما آن کسی که طغیان کرد و زندگی این دنیا را برگزید پس جایگاه او، آتش است و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش، هراسید و نفس خود را از هوس باز داشت پس جایگاه او بهشت است.



بنابراین، همانطور که ذکر شد، «طغیان کردن و از لذت‌های حیات دنیوی پیروی کردن» دقیقاً نقطه مقابل کسی، دانسته شده است که «از خداوند می‌ترسد و نفس را از پیروی هوس، باز می‌دارد». یکی از مشخصه‌های افراد و اقوام منحط، طغیان و نافرمانی در برابر خداست: «ذهباً الی فرعون انه طغی. فقولاً له قولاً لئنا لعله ینذکر او یخشی»<sup>۴۲</sup> به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته و با او سخنی نرم گوئید، شاید که متذکر شود یا بترسد.

«الذین طغوا فی البلد. فأکثروا فیها الفساد»<sup>۴۳</sup>

همانا کسانی که در شهرها سر به طغیان برداشتند و در آنها بسیار تبهکاری کردند.

## ۵. استغناء

فعل «استغنی» نیز که برای بیان زیاده روی در اعتماد آدمی به خویشتن به کار می‌رود از جهت روابط معنایی با واژه «طغی» ارتباط نزدیک دارد، ولی میان این دو از جهت ساختمان معنایی تفاوت فراوانی دارد. در «طغی» تصویر نه‌ری است که از ساحل و کرانه خود تجاوز می‌کند و به بیرون جاری می‌شود. اما مفهوم اصلی استغنی، توانگری و ثروتمندی است. در قرآن، بر این نکته، فراوان تأکید شده است که خداوند «غنی» است، یعنی آنقدر توانگر است که او را به کس، احتیاج نیست و کاملاً متکی به خویش و خود کفا است. اما در مورد انسان، فرض چنین استغنا و بی‌نیازی مبین فقدان حس مخلوقیت و عبودیت است و بدین ترتیب، داشتن چنین احساسی چیزی جز استکبار و بزرگ‌بینی که متضمن انکار خداست، نیست.<sup>۴۴</sup>

این واژه، لغتاً به معنای «خویشتن را دیدن»<sup>۴۵</sup>، «خود را ذاتاً غنی دانستن که اقتضای طغیان و عدوان و استکبار است»<sup>۴۶</sup> و در نتیجه به قدرت و توانایی خویش، اعتماد نامحدود داشتن است. در آیه زیر که هدف آن وصف حالات درونی و باطنی انسان به طور کلی است؛ دو واژه طغی و استغنی در کنار هم و تقریباً به صورت هم معنی، به کار رفته است:

«کلان الانسان لیطغی. ان رءاه استغنی»<sup>۴۷</sup>

حقا که انسان سرکشی می‌کند همین که خود را بی‌نیاز پندارد.

آیات زیر از سوره لیل، تقابل و تضاد دو واژه «استغنی» و «اتقی» را نشان می‌دهد:

«فاما من اعطی و اتقی. و صدق بالحسنى. فسنبسره للیسرى. و اما من بخل و استغنى. و کذب بالحسنى فسنبسره للعسرى».<sup>۴۸</sup>

و اما آن کس که بخشید و پروا داشت و [پاداش] نیکوتر را تصدیق کرد. به زودی، راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت. و اما آن که بخل ورزید و خود را مستغنی شمرد و [پاداش] نیکوتر را تکذیب کرد به زودی راه دشواری به او، خواهیم نمود.

بنابراین رابطه تقابل و ضوح میان «اتقی» - پرهیزکاری - با صفت همراه آن، یعنی، بخشش و گشاده‌دستی - اعطا - و «استغنی» با صفت همراه آن یعنی «بخل» وجود دارد. با توجه به کاربردهای قرآنی واژه استغنی، همواره سه معنا، توأمأ افاده می‌شود: یکی غنا و بی‌نیازی، دیگری اکتفا و سوم احساس ثبات.<sup>۴۹</sup>

#### ۶. استهزاء

داشتن اندیشه مستکبرانه و متبخرانه که به عنوان صفت کلی انسان‌های بی‌ایمان است صور و اشکال متعدد دیگری نیز دارد، از میان همه اینها، دو مفهوم در قرآن کریم به صورت شاخص و برجسته با استکبار بی‌ایمانان، ارتباط مستقیم دارد؛ یکی استهزاء و تمسخر نسبت به آن چه پیامبر اسلام، آورده است و دیگری معارضه و مجادله. در قرآن مجید به تعدد از کافران به عنوان کسانی که خداوند و آن چه را که خداوند، نازل فرموده است به سخریه می‌گیرند، یاد شده است و این روحیه استهزاء‌گرانه از ویژگی‌ها و مشخصات اصلی آنان بر شمرده شده است. عبارتی که معمولاً در قرآن مجید برای بیان این طرز تفکر به کار می‌رود عبارت «اتخذ هزواً» یعنی به استهزاء گرفتن و «استهزاء» است. هزو و استهزاء هر دو از ریشه ه- ز - ه مشتق هستند.

آیاتی که نقل می‌شود از جنبه روابط معنایی اهمیت خاصی دارد و نشان می‌دهد که ارتباط نزدیکی میان سه واژه کفر، شرک و استهزاء وجود دارند:

«فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشركين. انا كفيناك المستهزئين. الذين يجعلون مع الله اها اخر فسوف يعلمون».<sup>۵۰</sup>

پس آن چه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب. که ما [شر] ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد. همانان که با خدا، خدایان دیگری قرار می‌دهند. پس به زودی [حقیقت] تو

را خواهند دانست.

«و اذا رءاك الذين كفروا ان يتخذونك الا هزوا أهذا الذى يذكركم اهتكم و هم بذكر الرحمن هم كافرون»<sup>۵۱</sup>

و کافران چون تو را ببینند فقط به مسخره ات می گیرند و می گویند آیا این همان کس است که خدایانتان را (به بدی) یاد می کند در حالی که آنان، خود به ذکر خداوند بخشنده ناباورند.

«ذلك جزاؤهم جهنم بما كفروا و اتخذوا اياتي و رسلى هزواً»<sup>۵۲</sup>

این جهنم، سزای آنان است برای آنچه بدان کفر ورزیدند و آیات من و پیامبراتم را به ریشخند گرفتند

واژه سخر و استسخر، واژه دیگری است که معنایی همانند استهزاء دارد.<sup>۵۳</sup>

رابطه هم معنایی میان این دو واژه را به بهترین وجه می توان از آیات زیر استنباط نمود:

«ولقد استهزى برسلى من قبلك فحاق بالذين سخروا منهم ما كانوا به يستهزءون»<sup>۵۴</sup>

و پیش از تو پیامبرانی به استهزاء، گرفته شدند، پس آنچه را مسخره می کردند، گریبانگیر مسخره کنندگان گردید.

«بل عجب و يسخرون. و اذا ذكروا لا يذكرون. و اذا رأوا آية يستسخرون. و قالوا ان هذا الا سحر مبین. اذا متنا و كنا تراباً و عظاماً انا لمبعوثون»<sup>۵۵</sup>

بلکه عجب می داری و (آنها) ریشخند می کنند و چون پند داده شوند، عبرت نمی گیرند و چون آیتی ببینند به سخریه گیرند و می گویند این نیست مگر جادویی آشکار. آیا چون مردیم و خاک و استخوان های (خرد) گردیدیم، آیا راستی برانگیخته می شویم؟

همانطوری که اشاره رفت، علاوه بر تمسخر و استهزاء صفت برجسته دیگر که با استکبار بی ایمانان، ارتباط مستقیم دارد، معارضة و مجادله است. مشاجره و مجادله درباره خدا و وحی از جلوات مشخص کفر است. ریشه ج - د - ل که کلمات جدل و مجادله از آن آمده است در اصل به معنای «شدت خصومت»<sup>۵۶</sup> است.

مثال های زیر، تصویر مناسبی از این نوع مجادله و مشاجرات کافران را ارائه می نماید:

«ما يجدل في آيات الله الا الذين كفروا فلا يغروك تقلبهم في البلد \* كذبت قبلهم قوم نوح و الاحزاب من بعد و همت كل امة برسولهم ليأخذوه و جدلوا بالباطل ليدحضوا به الحق فأخذتهم فكيف كان

و جز کافران، کسی در آیات الهی مجادله و خصومت نکند. گردش آنها در شهرها، تو را مفزید. پیش از آنها، قوم نوح و اقوام دیگر (پیامبران را) تکذیب کردند. و همه امت‌ها، قصد گرفتن پیامبرانش را کردند و به جدال باطل با آنها برخاستند تا حقیقت را با آن پایمال کنند، آنگاه ایشان را فرو گرفتیم پس بنگر که عقوبت من، چگونه است.

«و ما نرسل المرسلین الا مبشرین و منذرین و یجدل الذین کفروا بالباطل لیدحضوا به الحق و اتخذوا عیبتی و ما أنذروا هزوا»<sup>۵۸</sup>

و پیامبران (خود) را جز بشارت دهنده و بیم رسان گسیل نمی‌داریم و کافران به باطل مجادله می‌کنند تا به وسیله آن حق را پایمال گردانند و نشانه‌های من و آنچه را (بدان) بیم داده شده‌اند به مسخره گرفتند.

از موارد متعددی از این نوع، خدای تعالی، خود، این نتیجه را می‌گیرد که آدمی از هر موجودی در دنیا جدل پیشه‌تر است:

«و لقد صرفنا هذا القرآن للناس من کل مثل و کان الانسان اکثر شیء جدلاً»<sup>۵۹</sup>

و به راستی در این قرآن برای مردم از هر گونه مثلی آوردیم ولی انسان بیش از هر چیز سرجدال دارد.

#### نتیجه:

۱- در این نوشتار، کوشش بر این بود که معنی‌شناسی و حوزه معنایی واژه «کبر» (استکبار) تحلیل شود. لذا واژه‌های کلیدی و مهمی را که پیرامون این مفهوم کانونی قرار گرفته‌اند مورد موشکافی قرار گرفته شد و شبکه مفاهیمی که این واژه‌های کاملاً وابسته به یکدیگر تشکیل می‌دهند - چیزی که حوزه معنایی «کبر» می‌نامیم - از همدیگر باز شناخته شد.

۲- واژه «کبر» از جمله عناصر فراگیر برای تمامی ارزش‌های اخلاقی منفی است که در قرآن شناخته شده است و در ساختار معنایی صراط عوج و فرایندهای انحطاط، نقش برجسته‌ای را ایفا می‌کند.

پی نوشت‌ها:

- ۱ - توشیهیکو ایزوتسو، مفاهیم اخلاقی - دینی، در قرآن مجید، ص ۲۸۵.
- ۲ - سوره اعراف (۷) آیات ۷۵ و ۷۶.
- ۳ - سوره زمر (۳۹)، آیه ۵۹.
- ۴ - سوره مومن (۴۰) آیه ۲۷.
- ۵ - سوره اعراف (۷) آیات ۱۳۲ و ۱۳۳.
- ۶ - سوره لقمان (۳۱) آیات ۱۸ و ۱۹.
- ۷ - محمد بن احمد انصاری قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۷، ص ۴۷-۴۸.
- ۸ - همان، ج ۸، ص ۱۴۸.
- ۹ - سوره ص (۳۸) آیات ۷۳، ۷۴ و ۷۵.
- ۱۰ - سوره غافر (۴۰) آیات ۷۵-۷۲.
- ۱۱ - سوره مومن (۴۰) آیه ۵۶.
- ۱۲ - توشیهیکو ایزوتسو، مفاهیم اخلاقی - دینی، در قرآن مجید، ص ۲۹۳.
- ۱۳ - سوره شوری (۴۲) آیه ۲۷.
- ۱۴ - احمد بن محمود نسفی، تفسیر النسفی المسمى بمدارک التنزیل و حقایق التأویل، ج ۳، ص ۵۸۴.
- ۱۵ - ناصر الدین بیضاوی، ج ۴، ص ۹۲.
- ۱۶ - سوره قصص (۲۸) آیات ۷۶ و ۷۷.
- ۱۷ - توشیهیکو ایزوتسو، پیشین، ص ۲۹۵.
- ۱۸ - سوره یونس (۱۰) آیه ۹۰.
- ۱۹ - محمد بن احمد انصاری قرطبی، پیشین، ج ۴، ص ۲۴۱.
- ۲۰ - محمود بن عمر زرخشری، اساس البلاغه، ص ۲۴.
- ۲۱ - ابی هلال عسکری، معجم الفروق اللغویه، ص ۱۰۲.
- ۲۲ - حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۷۱.
- ۲۳ - سوره قصص (۲۸) آیه ۵۸.
- ۲۴ - سوره انفال (۸) آیه ۴۷.
- ۲۵ - توشیهیکو ایزوتسو، پیشین، ص ۲۹۸.
- ۲۶ - عبدالرحمن بن مخلوف ثعالبی، الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۷۷.

- ۲۷ - محمودین عمر زمخشری، پیشین، ج ۳، ص ۲۷۳.
- ۲۸ - سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۱.
- ۲۹ - سوره طلاق (۶۵) آیه ۸.
- ۳۰ - سوره اعراف (۷) آیه ۱۶۶.
- ۳۱ - حسین بن محمد راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن فی غریب القرآن، ص ۳۰۴.
- ۳۲ - حسن مصطفوی، پیشین، ج ۷، ص ۸۲.
- ۳۳ - محمدبن احمد ازهری، تهذیب اللغة، جلد ۸، ص ۱۶۷.
- ۳۴ - ناصرالدین بیضاوی، پیشین، ج ۳، ص ۱۷۵.
- ۳۵ - سوره مائده (۵) آیه ۶۴.
- ۳۶ - سوره کهف (۱۸) آیه ۸۰.
- ۳۷ - مضمون آیه ۱۳ و ۱۴ از سوره بقره.
- ۳۸ - سوره بقره (۲) آیه ۱۵.
- ۳۹ - حسن مصطفوی، پیشین، ج ۸، ص ۲۲۸.
- ۴۰ - سوره یونس (۱۰) آیات ۷ و ۸ و ۱۱.
- ۴۱ - سوره نازعات (۷۹) آیات ۳۷-۴۱.
- ۴۲ - سوره طه (۲۰) آیات ۴۳ و ۴۴.
- ۴۳ - سوره فجر (۸۹) آیات ۱۱ و ۱۲.
- ۴۴ - توشیهیکو ایزوتسو، پیشین، ص ۳۰۳-۳۰۲.
- ۴۵ - احمدبن محمود نسفی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۸۲، ناصرالدین بیضاوی، پیشین، ج ۴، ص ۴۳۴.
- ۴۶ - حسن مصطفوی، پیشین، ج ۷، ص ۲۷۷.
- ۴۷ - سوره علق (۹۶) آیات ۶ و ۷.
- ۴۸ - سوره لیل (۹۲) آیات ۱۰-۵.
- ۴۹ - حسین بن محمد راغب اصفهانی، پیشین، ص ۳۶۶.
- ۴۹ - توشیهیکو ایزوتسو، پیشین، صص ۳۰۶-۳۰۵.
- ۵۰ - سوره حجر (۱۵) آیات ۹۶-۹۴.
- ۵۱ - سوره انبیاء (۲۱) آیه ۳۶.
- ۵۲ - سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۶.

۵۳- نعمة الله حسينی جزائری، فروق اللغات فی التمييز بين مفاد الكلمات، ص ۱۴۷.

۵۴- سورة انعام (۶) آیه ۱۰.

۵۵- سورة صافات (۳۷) آیات ۱۶-۱۲.

۵۶- اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، ج ۴، ص ۱۶۵۳.

۵۷- سورة مومن (۴۰) آیات ۴ و ۵.

۵۸- سورة كهف (۱۸) آیه ۵۶.

۵۹- همان، آیه ۵۴.

#### کتابنامه:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ازهری، محمدبن احمد، تهذیب اللغة، قاهره، الدار المصریة، (بی تا).
- ۳- ایزوتسو، توشیهیکو، مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، چاپ اول، ۱۳۷۸ ه.ش.
- ۴- بیضاوی، ناصرالدین، عبدالله بن عمر، تفسیر البیضاوی، بیروت: موسسه الاعلمی، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه.ق.
- ۵- ثعالبی، عبدالرحمن بن مخلوف، الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، بیروت: مکتبه العصریة، چاپ اول، ۱۴۱۷ ه.ق.
- ۶- جزائری، نعمة الله، فروق اللغات فی التمييز بين مفاد الكلمات، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ه.ق.
- ۷- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ چهارم، ۱۹۹۰ م.
- ۸- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن فی غریب القرآن، تهران: مکتبه المرتضویة، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ه.ش.
- ۹- زمخشری، محمود بن عمر، اساس البلاغه، بیروت، دارالمعرفة، چاپ اول، ۱۳۹۹ ه.ق.
- ۱۰- عسکری، ابوهلال، معجم الفروق اللغویة، قم: موسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۲، ه.ق.
- ۱۱- قرطبی، محمدبن احمد انصاری، الجامع لاحکام القرآن، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه.ق.
- ۱۲- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ه.ش.
- ۱۳- نسفی، عبدالله بن احمد، تفسیر النسفی المسمى بمدارک التنزیل و حقائق التأویل، بیروت: دارالقلم، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه.ق.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی